

نگاهی به رمان شازده احتجاب نوشته هوشنگ گلشیری

ترانه جوانبخت

رمان شازده احتجاب نوشته هوشنگ گلشیری یک رمان غیر خطی است که نویسنده در آن به شرح وقایع آخرین دوران قاجاریه می پردازد. این رمان از این جهت غیر خطی است که زمان گذشته بعد از زمان حال در داستان روایت می شود.

شخصیت های مهم رمان عبارتند از: شازده احتجاب همسرش فخرالذساء مستخدمش فخری شازده بزرگ پدر بزرگ شازده احتجاب پدر و مادر شازده احتجاب مراد پیشکار سابق شازده و همسرش حسنی. شخصیت اصلی رمان یعنی شازده احتجاب مبتلا به بیماری سل است. او مردی با ذهنیتی سنتی است که از اداره کردن عمارات ارث اجدادی اش سرباز زده و اموالش را صرف قمار می کند.

داستان چند روایت کننده دارد: یک روایت کننده گلشیری به عنوان نویسنده داستان است. دیگری شازده احتجاب و سومی فخری. بخش های مختلف داستان از زبان این راویان نقل می شود.

زندگی شازده احتجاب با همسر و مستخدمش یک زندگی تکراری و بدون تغییر است. همسرش فخرالذساء دائم در خانه می ماند. این انزوا که برخلاف میل باطنی اوست و از طرف شازده احتجاب به او تحمیل شده باعث می شود که شازده احتجاب بتواند مردسالاری را در خانه حاکم کند.

شازده احتجاب در آخرین شب زندگی اش خاطرات خانوادگی خود را به یاد می آورد و نویسنده در بطن این خاطرات به شرح خون ریزی و ستم اجداد شازده می پردازد. در این بخش از داستان گلشیری روایت می کند که پدر بزرگ شازده احتجاب چگونه با ریختن خون رعیت های معترض آنها را سرکوب کرده است. از آن جایی که شازده از اداره کردن عمارات اجدادی اش سرباز زده مورد خشم پدر بزرگ و سرزنش دیگر اعضای فامیل است و آنها وی را موجب سرافکنندگی خاندان خود می دانند.

فخری مستخدم شازده تنها کسی است که در آخر داستان با اوست و شاهد مرگ فخرالذساء همسر شازده نیز هست. شخصیت فخری یک شخصیت تقسیم شده است زیرا از زمان مرگ فخرالذساء به بعد شازده همسرش را در فخری جستجو می کند و وی را واردار می کند که شبیه فخرالذساء ظاهرش را بیاراید. اگرچه فخری با تکرار این جمله که "من فخری هستم نه فخرالذساء" به شازده اعتراض می کند اما این اعتراض فایده ای ندارد و تا آخر داستان این تقسیم شخصیت ادامه می یابد و وی ناچار است با این توهم شازده کنار بیاید.

شازده احتجاب چندان به همسرش فخرالذساء وابستگی روحی ندارد به طوری که برای نشنیدن صدای سرفه های مکرر فخرالذساء از مستخدمش فخری می خواهد که با صدای بلند بخندد. در آن قسمت از رمان که شازده در جریان مرگ فخرالذساء قرار می گیرد می بینیم که وی چندان از این حادثه متأثر نمی شود. او با جایگزین کردن فخری به جای فخرالذساء خیلی زود به مرگ همسرش عادت می کند.

دو مفهوم که در رمان شازده احتجاب جالب است یکی مفهوم خیانت و دیگری مفهوم قربانی است. در قسمت های مختلف این رمان می بینیم که خیانت به دیگران به تدریج به صورت خیانت به خود در می آید. شازده نه تنها به زن خود خیانت می کند و او را در خانه اسیر زندگی روزمره می کند و مستخدمش را جای زنش می گذارد بلکه به اجداد خود نیز به دلیل لاپالایی بودن و عدم احساس مسئولیت نسبت به اداره کردن املاک اجدادی اش خیانت می کند. او حتی به خودش هم خیانت می کند و عمر خود را در پوچی می گذراند.

مفهوم قربانی نیز در این رمان قابل بحث است. اصلاً قربانی کیست و اگر بیش از یک نفر است چه کسانی هستند؟ اولین قربانی که از دیگران نقش پررنگ تر است فخرالنساء زن شازده است. دومین قربانی فخری مستخدم اوست که جسماً توسط وی استثمار شده و در عین حال باید نقش زنش را در ذهن این مرد لابالی برای وی بازی کند. سومین قربانی خانواده پدری شازده است که عمرشان با او تلف شده اما قربانی اصلی به نظر من خود شازده است چون حتی از مفهوم اصلی زندگی که تنوع و تکاپویی ست گریزان است و روزمرگی و پوسیدگی روح را تجربه می کند و حتی تفریح با زنان روح او را نمی تواند از روزمرگی که دچارش شده نجات دهد.

زبان شخصیت ها در این رمان با یکدیگر فرق دارد: زبان فخرالنساء طنز است ولی شازده احتجاج از زبان تحکم استفاده می کند و سعی دارد با این زبان هر دو زن را تحت رای و نظر خود قرار دهد.

مراد پیشکار سابق شازده دائم به او خبر مرگ نزدیکانش را می دهد و در پایان داستان خبر مرگ خود شازده را برایش می آورد. در این قسمت از داستان راوی خود گلشیری ست و داستان پس از تعریف شدن از زبان شازده و فخری دوباره از زبان خود نویسنده نقل می شود.

مورد جالب دیگری که در این رمان قابل بحث است تعبیری ست که از بخش پایانی رمان می توان داشت. چرا گلشیری از مرگ افراد مختلفی در این رمان نوشته که توسط پیشکار شازده خبر مرگشان به شازده داده می شود؟ و چرا خبر آخر خبر مرگ خود شازده است؟ به نظر من می توان از دو جنبه به این قضیه نگاه کرد. اولاً تکرار و یکنواختی در زندگی این مرد باعث بی تفاوتی اش نسبت به زندگی خودش و دیگران شده به گونه ای که حتی خبر مرگ اطرافیان تغییری در روند زندگی اش نمی دهد. اما مورد دیگر که می توان در عمق این روزمرگی دید این است که مرگ شازده تعبیرش همان مرگ درونی اوست. چطور ممکن است یک پیشکار بتواند مرگ شازده را پیش گویی کند؟ تعبیر من از بخش پایانی داستان گلشیری این است که نویسنده می خواهد مرگ درونی شازده را از سوی زیردست وی به او یادآوری کند و صرفاً مرگ جسمانی شازده مورد نظر گلشیری نبوده است.

در این داستان پلی فونی یا چند صدایی وجود ندارد. تصویر هیچ یک از شخصیت های داستان در افراد مختلف پراکنده نمی شود و ساختار شکنی نیز در متن داستان دیده نمی شود. بنابراین این داستان یک داستان مدرن است که گلشیری در آن با زبان مدرن به حکایت زندگی سنتی آخرین دوران قاجار پرداخته است.

منبع:

شازده احتجاج- هوشنگ گلشیری- انتشارات نیلوفر- چاپ چهاردهم- 1384- تهران.